

ملانصرالدین و ایرانیان



«ملانصرالدین» منبع الهام روزنامه صوراسرافیل و چندین روزنامه دیگر ایران بوده است، به گونه‌ای که نشریات صوراسرافیل، نسیم شمال و آذربایجان از لحاظ مضامین، سبک و سلیاق و اسلوب از این هفته‌نامه تأثیرهای زیادی پذیرفته بودند. ملانصرالدین هفته‌نامه‌ای هشت صفحه‌ای بود که در تغلیس به سردبیری جلیل محمدقلی زاده از ۱۷ فروردین ۱۲۸۵ شروع به کار کرد.

علی اکبر طاهرزاده صابر (شاعر و طنزپرداز آذری و نویسنده اصلی هفته‌نامه) با فرهنگ قفقاز و ایران آشنایی عمیق داشت و شعرهایش در منطقه بر سر زبان‌ها می افتاد. صابر که با نام مستعار «هوب‌هوب» شعر می سرود، در جوانی به ایران سفر کرده بود و از قدرت نامحدود استبداد سلطنتی، حاکمیت جبارانه زمین داران، فساد عده‌ای از علما و تأثیر سرمایه داری اروپا در جامعه ایران مطلع شده بود.

عضو دیگر تحریریه ملانصرالدین محمدسعید اردوبادی (نمایشنامه‌نویس سوسیالیست) بود که بعداً در جنگ داخلی تبریز هم شرکت داشت، و زمانی درباره آن به نام «تبریز مه آلود» (۱۳۱۷) نوشت. سوسیالیست‌های مسلمان دیگری نیز از حزب همت از جمله نریمان نریمانوف گاهگاه در ملانصرالدین مطالبی می نوشتند.

طبق راه و رسم حزب همت، ملانصرالدین وارد

مبارزه مطبوعاتی مسلمانان همسایه (افزایش داد و در نتیجه شد. این نشریه خواهان برابری مدنی و سیاسی، اصلاحات ارضی رادیکال و دموکراسی اجتماعی براساس مشارکت مردم بود.

چون ملانصرالدین تحت سانسور دولت روسیه

قرار داشت مطالب مربوط به امور اجتماعی و سیاسی

کشورهای مسلمان همسایه (افزایش داد و در نتیجه

خوانندگان فراوانی در ایران، ترکیه، مصر، هند و

شمال آفریقا پیدا کرد.

مشابهت‌های فراوان فرهنگی، دینی و حتی سیاسی

در این جوامع مسلمان به ملانصرالدین امکان می داد

که به استبداد، خرافه و نهادهای قدرتمند دینی و

خاورمیانه و به خصوص ایران حمله کند و به طور

ضمنی از اوضاع مشابه در قفقاز مسلمان نشین نیز

انتقاد کند. ملانصرالدین کاریکاتوره‌ای رنگارنگ و

هجواویز از علما چاپ می کرد و برخی از روحانیون را

به همکاری با رژیم های استبدادی متهم می نمود. وی

مدعی بود که بسیاری از روحانیون شیعه قادر نیستند

در برابر استعمار مقاومت ایدئولوژیکی راستینی را

سازمان دهند، از همین رو ملانصرالدین مخالفان

بسیاری پیدا کرد. این نشریه همچنین مدافع سرسخت

حقوق زنان بود و کاریکاتورهایی در انتقاد از وضعیت

اسارت بار زنان منطقه منتشر می کرد. کاریکاتوره‌ای

نشریه چنان روحانیون و دیگر سنت گرایان را به خشم

آورد که بارها جان سردبیرش در معرض خطر قرار

گرفت. قلی زاده در خاطراتش می نویسد: «در سال

دوم انتشار در یکی از شماره‌ها مقاله‌ای درباره مسئله

زنان بود، دوستانم نصیحت کردند که در خیابان‌ها

آفتابی نشوم، چون مردم «شیطان بازار» دکان‌های خود

را بسته اند و دنبال من می گردند. »اچندین عامل

ملانصرالدین را به تعقیب دقیق رویدادهای انقلابی

ایران ترغیب می کرد، از جمله خلاصه‌گاه قومی قلی‌زاده

و صابر، حضور اقلیت بزرگی از آذریان و ایرانیان در

قفقاز و وابستگی های ایدئولوژیکی محکم

ملانصرالدین به حزب سوسیال‌دموکرات همت و فرقه

اجتماعیون عامیون. ایرانیان ملانصرالدین را یک

روزنامه ایرانی چاپ خارج از کشور می دانستند که

مسائل انقلاب مشروطه را بدون ترس و نواهد در شاه

یا علمای مستبد منعکس می کند. وقتی مردم

آذربایجان میرزاحسن مجتهد مخالف مشروطه را در

بهار ۱۲۸۶ اخراج کردند، ملانصرالدین به شدت

گزارش سال ۱۲۸۴

سال اعتراض مدنی



در این سال مظفرالدین‌شاه هوس کرد برای بار سوم به فرنگستان سفر کند. سفری که پنج ماه به درازا کشید. هنوز نفت کشف نشده بود تا درآمد آن صرف

عیاشی‌های حاکم شود، ناگزیر هزینه سفر شاه از طریق

استقراض از دولت روسیه تأمین شد تا به تدریج از دسترنج

مردم پرداخت شود.

اتفاقی در شروع این سال افتاد که منشاء اثر بسیاری شد.

دو روحانی برجسته سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد

طباطبایی متحد شدند و عزم جزم کردند در مقابل تعدیات

بایستند. طباطبایی در پاسخ به پیشنهاد همکاری بهبهانی

گفته بود: اگر غرض شخصی در کار نباشد من همراه خواهم

بود. سال گذشته مسیو نوز بلژیکی به وزارت کل گمرک

ایران منصوب شده بود تا اوضاع مالی را سروسامان دهد.

او و دو تن دیگر از هموطنانش را سال ۱۲۸۷ به ایران دعوت

کردند. ابتدا مدیرکل گمرکات شد و زیر نظر صدراعظم

کارهای گمرک را به روش فرنگیان سامان داد. اما رفتار بد

آنها با تجار ایرانی و نیز بیگانه بودن او موجب نارضایتی و

شکایت تجار شد. تجار شکایت به عین الدوله بردند. نوز

در جلسه‌ای که در دربار با بازرگانان داشت با آنها رفتار

توهین آمیزی داشت و موجب تشدید این نارضایتی شد.

تجار تیجه‌ها و کاروانسراها را بستند و در پنجم

اردیبهشت این سال در حرم عبدالعظیم بست نشستند. در

این میان محمدعلی میرزا ولیعهد مظفرالدین‌شاه که به جای

پدر رتق و فتق امور می کرد با آنان از در مسالمت وارد

گفت وگو شد و قول داد بعد از بازگشت پدرش از فرنگ به

خواسته‌های آنان که اخراج نوز بلژیکی بود ترتیب اثر دهند.

هم‌زمان در شیراز نیز مردم از ستم‌های شاهزاده

شعاع‌السلطنه به تنگ آمده بودند. در کرمان هم شیخ

محمدرضا کرمانی بر سر اختلافات فرقه‌ای شورش به پا

کرده بود که سرانجام منجر به درگیری با مامورین حکومتی و

کشته شدن دو نفر شد. مظفرالسلطنه حاکم کرمان او را

دستگیرکرد و به فلک بست. خبر واقعه به تهران رسید و فلک

کردن یک روحانی بر همه مردم و روحانیان گران آمد. از هر

سو آتشیوی برمی خاست از جمله تخریب بانک روس توسط

مردم و طلاب که خود بلوایی بزرگ بر پا کرد.

در همین زمان قند به دلیل جنگ روسیه و ژاپن وارد نشد

و گران شد. حکومت به این بهانه در ۲۰ آذر چند تاجر

معروف و خوشنام را به فلک بست و شلاق زد. از جمله

سیدهاشم قندی که از تجار خوشنام و معروف بود را به

دستور علاءالدوله حاکم تهران به فلک بستند و زدند. پسرش

هم که اعتراض کرده بود به همین سرنوشت دچار شد. بازار

تعطیل شد و مردم از روحانیان دادخواهی کردند که مانع

تعدیات حکومت شوند. روحانیون مردمی به پشتیبانی مردم

برخاستند. مشیرالدوله وزیر خارجه که از این برخورد نگران

بود نزد سیدهاشم و سایر تجار پکی فرستاد و آنها را نزد

خود دعوت کرد و از آنان دلجویی کرد. اما اعتراض در میان

مردم بالا گرفته بود و با این کارها آرامش بازنگشت.

بازار بسته بود. بازرگانان و مردم در مسجد شاه تجمع

می کردند و از علاءالدوله بدگویی می کردند. سیدبن

طباطبایی و بهبهانی نیز به این رسیدند که خواستار برکناری

وی از حکمرانی تهران شوند. سیدجمال واعظ اصفهانی

در مسجد شاه بر منبر رفت و به بیدادگری حکومت شدیداً

حمله کرد و حتی به شاه نیز متعرض شد.

امام جمعه که در مجلس بود نگذاشت منبرش تمام

شود، شروع کرد به فحاشی و ضمن تکفیر و تفسیق او و

اینکه چرا به شاه بد می گوید، مامورین حمله کرده و

سیدجمال را از منبر پائین کشیده و کتک مفصلی زدند. اما

کار اعتراض پایان نگرفت. روحانیان به پشتیبانی مردم پیگیر

ماجرأ شده و همچنان خواستار عزل علاءالدوله شدند. در

۲۲ آذر ۱۲۸۴ کار به تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم

کشید که تنها محل امنی بود که از تهاجم مامورین در امان

بودند. یادرمیباش که ۲۰ آذر چند تاجر

مردم هم همت کرده روز به روز بر جمعیت متحصن در

حرم افزودند. حرم عبدالعظیم برای مردم خاطره‌انگیز بود.

همه به یاد دارند ۹ سال پیش میرزا رضا کرمانی چاره این

ستم‌ها و تعدیات را در کشتن شاه دیده بود و شجاعانه

ناصرالدین‌شاه را در همین مکان با گلوله سقط کرد.

میرزا خود نیز پس از تحمل شکنجه و حبس سال بعد به

دار آویخته شد اما اوضاع سامانی نیافت و فشار بر دوش

مردم مضاعف شد. تحصن محل خوبی برای تبادل آرا و

بحث درباره علل این نابسامانی‌ها بود. مردم در کنار نخچیان

جامعه در یک زمان و مکان به گفت‌وگو نشستند که ریشه

کجاست و درمان چیست. سرانجام شاه مجبور شد

اعتراض آنها را به رسمیت شناخته از متحصنین بخواهد

خواسته‌هایشان را اعلام کند. علما که نقش رهبری حرکت

را به عهده داشتند خواستار تشکیل عدالتخانه‌ای شدند که

در مقابل تعدیات و ستم‌های مامورین به داد مردم برسد.

علما خواست‌های هشتگانه‌ای را مطرح می کنند که عبارت

بودند از عزل مسیو نوز وزیر گمرک و مالیه، عزل علاءالدوله

حاکم تهران، عزل عسکر گراچی راهدار قم، بازگرداندن

میرزا محمدرضا مجتهد تبعیدی کرمانی به موطن خویش،

بازگرداندن مدرسه مروی و موقوفات آن به متولی باشی سابق



آن، لغو دستور کاهش مستمری کارمندان، بنای عدالتخانه

در تمام شهرهای ایران و بالاخره اجرای قانون اسلام بدون

تبعیض درباره تمام مردم.

شاه نامه‌ای به علمای متحصن خواسته‌های آنها را

پذیرفت. تحصن پایان یافت. عین الدوله دستور داد یک

شورای دولتی با شرکت مقامات دولتی و بزرگان درباری و

نیز برخی تجار و رجال و شخصیت‌های معروف تشکیل

شود تا درباره نحوه تشکیل عدالتخانه به توافق برسند. مردم

به وعده حکومت امیدوار شدند. اما وقایعی نیز اتفاقی افتاد

که نشان از روندی دیگر داشت.

اسفندماه مصادف با ماه محرم بود. عین الدوله حکم

کرده بود که سیدجمال واعظ که بعد از سخنرانی مسجد شاه

همواره در بیم و هراس از حکومت بود از تهران بیرون رود.

حتی تهدید کرد که اگر خودش نرود او را خواهم کشت.

میانجیگری بهبهانی هم فایده‌ای نبخشید. او دعه اول محرم

را به قم رفت و سپس بازگشت.

عین الدوله خود روضه خوانی مفصلی در این ایام برپاکرد

تا نظر علما را به خود جلب کند. کارهای عین الدوله نشان

می داد تغییری حاصل نشده و قصد تسلیم شدن به خواست

مردم و علما را نداد. این نگرانی بار دیگر موجب تلاش و

رازینی علما و آزادپخواهان شده بود. علما هفته‌ای دو روز

جلسه داشتند. طلبه‌ها نیز نشست‌هایی برگزار می کردند و

به چاره‌جویی می پرداختند. برخی نیز شنبه‌نامه‌هایی توزیع

می کردند و به روشنگری می‌کوشیدند. نوروز ۸۵ در چنین

حال و هوایی فرا رسید.

سیر تحول از دربار تا مردم

بیژن مومینود

بست. به دنبال این اتفاق بازاریان با هدایت و رهبری بهبهانی در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشستند. تحقّق وعده‌های اعتصاب کنندگان در ابتدا خواستار عزل علاءالدوله و اخراج مسیو نوز بودند اما به اصرار سیدمحمد طباطبایی تأسیس عدالت‌خانه هم به خواست‌های آنها اضافه شد. مظفرالدین شاه وقتی شنید که متحصنان تأسیس عدالت‌خانه را می‌خواهند تعجب کرد و گفت: «سیدمحمد طالب جمهوری است که در ایران هرگز نخواهد شد، سیدعبدالله

و سایر روحانیون هم غرض دارند زیرا اگر عدالت‌خانه

تأسیس شود اول دفعه در خانه آنها بسته می‌شود.» به هر

حال پس از یک ماه تحصن، شاه درخواست‌های آنها را

پذیرفت. چند ماه گذشت و از تأسیس عدالت‌خانه خبری

نشد. به دنبال سخنرانی شیخ محمد سلطان المحققین علیه

عین الدوله، دستگیری او، زد و خورد طلاب و سربازان،

قتل سید عبدالحمید، حوادث مسجد جمعه و تظاهرات

مردم، مهاجرت روحانیون به قم که به مهاجرت کبری شهرت

یافت و فتوای استاد سابقش (امیرزای شیرازی) را نادیده

بهبهانی روی داد و سرانجام تداوم این تحصن‌ها شاه را

مجبور کرد که در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ فرمان مشروطه را صادر

کند. در انتخابات مجلس اول مشروطه که صنفی بود

بهبهانی نماینده اقلیت یهودیان در مجلس شد و با افتتاح

مجلس به اوج قدرت رسید و برای خود در دژاشورب

تشکیلاتی به هم زد و بسیاری از کارهای کشور در منزل او

حل و فصل می‌شد و به همین خاطر از سوی مخالفان به

«شاه عبدالله» و «شاه سیاه»(به دلیل چهره سیاهش) معروف

شد. در حالی که اغلب نمایندگان مجلس تحت نفوذ وی

بودند و موافقت یا مخالفت او برای ثبات یا تزلزل دولت‌ها

کافی بود. زمان به توپ بستن مجلس (۲ تیر ۱۲۸۷) وقتی

مقاومت مجلسیان و مجاهدان شکست، بهبهانی دستور

داد همه اسلحه‌ها را کنار بگذارند و به دنبال او و طباطبایی

حرکت کنند ولی این دستور عملی نشد و هر یک از بیم

جان به سوی گریختند و بهبهانی و طباطبایی و جمعی از

مشروطه‌خواهان به پارک امین‌الدوله رفتند. بهبهانی و

طباطبایی را در پارک امین‌الدوله دستگیر کرده و پس از

کتک کاری مفصل با سر برهنه و صورت خون‌آلود به باغ شاه

بردند. چند روزی در باغ شاه ماندند و بعد بهبهانی به

کرمانشاه رفت و پس از فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان

به تهران بازگشت.

پس از گشایش مجلس دوم بهبهانی در خانه نشست.

اما مردم که او را بنیان‌گذار مشروطه می‌دانستند در خانه‌اش

تجمع می‌کردند و خانه او عملاً به یک دولت بدون مسئولیت

تبدیل شده بود. اعتدالیون که اکثریت مجلس را در دست

داشتند از او تبعیت می‌کردند و به این دلیل دموکرات‌ها با

وی مخالف بودند و می‌گفتند که او نفوذ خودش را برتر از

مشروطه می‌داند و مجلس را تضعیف می‌کند. به همین

دلیل نقشه قتل بهبهانی توسط هواداران دموکرات‌ها کشیده

شد. روز جمعه۲۴ تیر ۱۲۸۹ در آغاز شب حیدر عمو

اوغلی و رجب سراپی و دو نفر دیگر با سر و صورت پوشیده

به منزل بهبهانی رفتند و با سه گلوله او را به قتل رساندند.

صد روز تا صدمین سال انقلاب مشروطه ■ شماره ۱

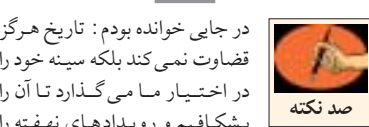
مشروطه

سال سوم ■ شماره ۷۴۴

نگاه

کژتابی‌ها و پیش‌داوری‌های ما

دکتر محمداکرم عثمان*



در جایی خوانده بودم : تاریخ هرگز قضاوت نمی‌کند بلکه سینه خود را در اختیار ما می‌گذارد تا آن را بشکافیم و رویدادهای نهفته را بیرون بکشیم. این مائیم که قضاوت می‌کنیم. این مائیم که سبب قضاوت درست و نادرست می‌شویم، این مائیم که با چشم تنگ فقط نقطه کوچکی را می‌بینیم و یا با دیده باز پهنه وسیع تری را می‌نگریم تا حقیقت چه باشد. مردم ما رویدادهای تاریخی را مطابق منافع عاطفی شان به خاطر سپرده‌اند و تاریخ پهنه گسترده‌ای است برای پنهان شدن و یا پنهان کردن.

لجاج و پافشاری بر سر درستی مطلق یک مسئله تاریخی، کار یک تاریخ‌نویس را نه تنها مشکل می‌کند بلکه قابلیت رهیافت‌های روشنمند و بخردانه را از او می‌گیرد. توهم ترس از جهان‌کهنه و برپاکردن جهان جدید شهامت تغییردادن و تغییر کردن را از ما می‌گیرد و در برخورد با وقایع تاریخی به جای رجوع به اسناد تاریخی به قرینه‌سازی‌های بی‌پایه متوسل می‌شویم. چه علاقه مغرط به پیش‌داوری و آراستن یک مبحث تاریخی متناسب به عرض و طول و چند و چون آن باشد، چنان حقیقت را مثله می‌کند که گنتی این ما هستیم که درون خودش و بعضاً بیمار خویش را به جای واقعیت



نشاندہ‌ایم و به جای تاریخ، خود شروع به سخن گفتن و نوشتن کرده‌ایم. چنین رفتاری همانند مبتلایان مرض

صرع است که از بلندی

کوه و ژرفسای آب

می‌ترسند و به

قضاوت‌های من‌عدی، پیش‌ساخته، ساده و قالبی

بستند می‌کنند.

چنان وضع ناخوشایندی بر مهمترین برهه تاریخ

معاصر افغانستان که برآمد و پیدایی نهضت

مشروطه‌خواهی است سایه افکنده است. به استثنای

چند چهره ماندگار که کتاب‌های منصفانه‌ای از آنها

به یادگار مانده است، شمار کثیری از نویسندگان ما

برخورد بی‌رحمانه‌ای با مسئله داشته‌اند